

## ساسیان یا بنی ساسان

به درستی و یقین نمی‌توان معین کرد که از چه روزگاری ، اشخاصی از مصایب و مظالم اجتماعی، به اندازه‌ای به تنگ آمده‌اند که پشت و پابه تمام قیود اجتماعی و اخلاقی زده ، حتی سکونت در یک محل را موجب تحمل زور دانسته‌اند؛ و به زبان حال گفته :

و یحسك هذا الزمان زور	فلا یغرنك الغرور
زوق و مخرق و كل و اطبق	و اسرق و طلبق لمن یزور
لا تلترم حاله ولیکن	در باللیالی کما تدور

ولی از قرن دوم و سوم این افراد در عالم اسلام شهرت فراوانی یافته‌اند . اعمال و رفتار آنها به کتب ادبی و داستانی راه یافته است . به خصوص قرن چهارم هجری را دوران شهرت این افراد باید شمرد. در میان این جمع اهل فضل و ادب نیز بوده‌اند ، اما عموماً مردمان فقیر و محروم، که زندگانی خود را با داستان‌سرایی، مدیحه‌گویی ، معرکه‌گیری ، فال‌گیری ، حتی گدایی - و اگر دستشان می‌رسید و ناچار می‌شدند با دزدی - تأمین می‌نمودند .

در اغلب کتب که از این گروه نام برده‌اند، آنها را گدا نامیده‌اند. در کتب لغت نیز ساسی را گدا معنی کرده‌اند؛ در حالی که آنها گدای معمولی نبوده‌اند، بلکه باتردستی و شیادی و شگردهای مخصوصی از مردم پول درمی آورده‌اند. مردم نیز بقایای این گروه را در دوره معاصر با این که پست می‌شمارند، اما آنها را گدا نمی‌شمارند، مانند معر که گیران، حقه بازان و مدیحه خوانان. از مؤلفان معاصر آقای فقیهی با این که طبق معمول بحث را در زیر عنوان گدایان شروع کرده‌اند، در ضمن مطلب متوجه این معنی شده و نوشته‌اند: «از بررسی آثار قرن‌های سوم و چهارم و پنجم، چنین به دست می‌آید که به هر گدایی ساسانی نمی‌گفته‌اند. این کلمه به گدایی اطلاق می‌شد که با حیل‌گری و لطایف الحیل، و با تمهید مقدماتی از مردم پول درمی آورد. حاج خلیفه به فنونی که در این گدایی به کار می‌رفت عنوان علم داده و چنین گفته است که: علم الحیل الساسانیه. ابوالخیر آن را از فروع علم سحر شمرده و بدین گونه آن را تعریف کرده است که علمی است که به وسیله آن راه حیل‌گری برای جلب منفعت و تحصیل مال، شناخته می‌شود. دارنده این علم در هر شهری به لباس کسانی درمی‌آید که اهل آن شهر به آن کسان اعتقاد دارند». ۲

خود ساسیان هم این حقه‌ها و پول گرفتن با شیادی را تشبیه به کارهای امرا و حکمرانان می‌کرده و آن را جزیه و مالیات گرفتن می‌نامیده‌اند:

من الصین الی المصر	اخذنا جزیه الخلق
ارض خیلنا تسری	الی طنجة بل فی کل
نزل عنه الی قطر	اذا ضاق بنا قطر
من الاسلام والکفر ۳	لنا الدنیا بما فیها

از مردم جزیه دریافت می‌کنیم. از چین تا مصر تا طنجه بلکه در تمام روی زمین اسب ما گام برمی‌دارد (شبروی می‌کند). وقتی که ناحیه‌ای از دنیا به ماتنگ شود به ناحیه دیگر سفر می‌کنیم. دنیا و مافیها، از اسلام و کفر، از آن ماست.

صفت عمومی این افراد ، پای بند نبودن به هیچ يك از قیود اجتماعی و اخلاقی و دینی بود ، و سکونت در يك شهر و دیار، در نظر ایشان غیرقابل تحمل می آمد. حرفه شان نیز با سکونت و شناخته شدن مساعد نبود . پای بند نبودن به قیود اجتماعی از حرفه های آنها که شمردیم خود پیداست . اما درجه پای بندی آنها به قیود مذهبی و دینی را بهتر است از زبان ابودلف که خود از افراد ساسیان محسوب می شده بشنویم :

«ومنا منفذ الطین - واصحاب اللحي الحمر (منفذ الطین) قوم تخضبون لحاهم بالحناء يدعون انهم شيعة ويحملون السبع والالواح من الطين ويزعمون انها من قبر الحسين بن علي رضي اله عنهما فيتحفون بها الشيعة». ۴ عده ای ریشهایشان را با حنا خضاب می کردند و تسبیح و مهر سوقاتی می دادند (البته در مقابل دریافت پول) که ارخاك كربلا و مشهد امام حسین (ع) می باشد و وانمود می کرده اند که از زیارت كربلا برمی گردند. «ومنا ضرب في حب علي وابي بكر (ومن ضرب في - حب) قوم يحضرون الاسواق فيقف واحد جانباً ويروي فضائل ابي بكر رضي اله ويقف الاخر جانباً ويروي فضائل علي رضي اله عنه فلا يفوتها درهم الناصبي والشيعة ثم يتقاسمان الدراهم». ۵ دو همراه و دوست از این ساسیان یکی در این سربازار می ایستاد ابو بکر را مدح می کرد و از دوستانش پول می گرفت، دیگری در آن سربازار مدح حضرت علی ع می کرد و از شیعیان پول می گرفت ، تا درهمی از پول های ناصبی و شیعی از دستشان نرود . بعد پولهای حاصل شده را با هم قسمت می کردند. «ومنا كل قناء علي الانجيل والذکر (القناء) الذي يقرأ التوراة والانجيل ويوهم انه يهودياً او نصرانياً فاسلم». ۶ باخواندن تورات و انجیل وانمود می کردند که یهودی یا نصرانی بوده بعد اسلام آورده اند . از همین قبیل کسانی بودند که می گفتند پدر و مادرشان یهودی یا نصرانی بوده ، خود آنها پیغمبر اسلام را در خواب دیده و مسلمان شده اند. یا افرادی خود را به شکل غازیان می آراستند ، وارد شهرها می شدند به عنوان این که به جهاد می روند ، از مردم

شهرآعانه واسلحه جمع می کردند بعد در جای دیگر می فروختند. اینها درجه پای-بندی آنها به قیود مذهبی بوده است .

مسئله‌ای که نویسندگان معاصر، شاید بدین علت که از موضوع کتابشان خارج بوده بدان نپرداخته‌اند، مداومت این حرف و این افراد تا زمان حاضر می باشد. مثلا در قصیده ابودلف می خوانیم :

« وَمِنَّا النَّائِحُ الْمَبْكِيُّ وَمِنَّا الْمُنْشِدُ الْمَطْرِيُّ (النَّائِحُ الْمَبْكِيُّ) قَوْمُ بَنُو حَوْنِ

علی بن الحسین بن علی ع و یروون الاشعار فی فضائله و مرثیه رضی الله عنه » . ۷  
 عده‌ای درباره حضرت علی اکبر نحوه گری می کردند. اینان ، مانند افرادی که کارشان شمایل گردانی بود، تا چهل و پنج سال پیش در شهرهای ایران دیده می شدند. کسانی که خود آنها را به خاطر نداشتند ، می توانستند در کتاب علویه خانم صادق هدایت نمونه‌ای از اخلاق و رفتار آنها را مشاهده نمایند. همچنین در ابیات منقول از قصیده ساسانیة ابودلف دیدیم که این قصیده پر از اصطلاحات ساسیان بوده ، به طوری که اگر خود ابودلف توضیحی به ابیات این قصیده نمی نوشت ، درک آن امکان پذیر نبود. جالب آن که در اویش مداح و دوره گرد که تا چند سال پیش در کوچه و بازار شهرهای ایران دیده می شدند اصطلاحات مخصوص به خود داشتند که آن را تنها خودشان می فهمیدند . راقم سالها پیش با زحمت زیاد مقداری از اصطلاحات مداحان تبریز را توانستم یادداشت نمایم . از این مطالب می توان نتیجه گرفت که قسمت عمده در اویش مداح و معرکه گیرها و سایر دوره گردان که تا سالهای اخیر دیده می شدند ، بازمانده همان ساسیان بوده اند . اگر چه جایز و بلکه مستحسن بودن تکدی در بعضی فرقه‌های صوفیه مانند خاکساریه ۸ ، ایشان را با ساسیان مخلوط کرده ، یا ساسیان خود را درزی آنها جلوه داده باشند ، بخصوص از دوره صفویه به بعد ؛ منتهی صوفیان متکدی مثل خاکساریه که تکدی را مستحسن می شمردند ، به مرشدی سرسپرده بودند ، و روی عقاید خاصی گدایی می کردند، ولی ساسیان منظورشان تنها گذران معاش و دریافت پول بود و بس .

اگرچه سابقاً ساسیان هم در بین خود بزرگانی داشته‌اند و آنها را بهلول می‌نامیده و بهالیل جمع می‌بسته‌اند ، اما رابطه آنها تا کنون برای من معلوم نشده است . کتبی را که از ساسیان صحبت به میان آورده‌اند ، به دو قسمت می‌توان تقسیم کرد: قسمت اول کتبی که از آنها به شکل داستان و حکایت صحبت داشته‌اند، مانند کتاب‌های **مقاهات بدیع الزمان همدانی** یا **مقاهات حریری** ؛ قسمت دوم اشعار یا کتبی که مستقیماً از افسراد بنی ساسان به جای مانده است، مانند **قصیده ساسانیه** و **سفرنامه ابودلف مسعر بن مهلهل خزرچی** و **قصیده احنف عکبری** . به عقیده من در جای سومی هم بطور غیرمستقیم می‌توان سراغ این افراد را گرفت، و آن داستانها و قصه‌هایی است که این افراد به نام درویش و طیب دوره - گرد، وارد آنها شده‌اند . بنابراین می‌توان ریشه مسئله را خیلی قدیمی فرض کرد که البته محتاج تحقیق بیشتری است .

مطالبی که در کتب ادبی نوع اول به نام ساسیان درج شده است ، اگرچه کاملاً مطابق با واقع نیست و از اغراق و تخیل به دور نمی‌باشد، اما آنچه از گفته‌ها و سروده‌های این افراد به جا مانده ، می‌رساند که این حکایات چندان هم خلاف واقع و تخیل صرف نیست . مثلاً وقتی در مقامات حریری ، ابوزید سروجی را قهرمان داستان‌ها می‌بینیم، کارهایی را که در هر مقامه به او نسبت داده شده ، افسانه می‌پنداریم . اما وقتی قصیده ابودلف را می‌خوانیم، می‌بینیم که اگر هم فردی به نام ابوزید سروجی واقعیت تاریخی نداشته، و آفریده تخیل حریری به حساب آید، ابوزیدهای نوعی کم نبوده‌اند؛ و یا وقتی وصیت ابوزید را در مقامه ساسانیه مقامات حریری می‌خوانیم که می‌گوید : **«یا بنی ان الارتکاض بابها، والنشاط جلبابها، والفتنة مصباحها، والقحة سلاحها»** (ای پسر من سفرورفت و آمد ، دروازه آن شغل است، و چستی چادر آنست ، وزیر کی چراغ آن ، و بی شرمی سلاح آن) ، با سه بیتی که در ابتدای مقاله نقل شد مقایسه کنیم ، می‌بینیم فقط تفاوت در لفظ است و گونه مفهوم و مقصود هر دو یکی است .

مؤلف کتاب «آل بویه و اوضاع زمان ایشان» درباره کتبی که درباره ساسیان نوشته شده است، و درسطورپیش اجمالا از آنها نام بردیم، عقیده دارد که این کتب برای خواندن و مشغولیت اشراف نوشته شده، نه برای ساسیان. این سخن درست است، چه ساسیان خود احتیاجی به نوشتن و فاش کردن اسرارخود نداشتند. اما مخالف تقسیم ما هم نیست، چه نوشته جاحظ یا حریری را که دستی از دوربرآتش داشته و متکی به شنیده های خود بوده اند با احنف و ابودلف که به میان ساسیان رفته و سالها در زی آنها زیسته و سفر کرده اند، نمی توان دریک ردیف شمرد. درهرصورت، آثارشان قابل اعتمادتر از مطالب دسته اول می باشد.

حال نوبت می رسد به اینکه افسانه ساسان چیست، چرا به وجود آمده، و چرا ساسیان را به ساسان نسبت داده اند که هدف اصلی مقال می باشد. دو کتاب فارسی که درسالهای اخیر به مناسبتی از ساسیان سخن به میان آورده اند، یکی مقدمه ترجمه «سفرنامه ابودلف»، و دیگری «آل بویه و اوضاع زمان ایشان» می باشد. هر دو افسانه ساسان و نسبت ساسیان را به او بی پایه پنداشته و بیه همین سادگی از سرمسئله گذشته اند. درست است که افسانه ساسان هرچه بوده، ربطی به ساسیان ندارد، اما علتی دارد که این دورا به هم نسبت داده اند، و درتمام کتب و مآخذ قدیم این مسئله را به میان کشیده اند.

## ۱- افسانه ساسان

در اغلب منابع مهم و غیرمهم آمده که ساسان فرزند بهمن، وقتی ولایتعهدی پدرش به فرزنددی که هنوز درشکم مادر بوده، می رسد، و پدرش او را نادیده می - گیرد، قهرمی کند و به اطراف نیشابور می رود و به شبانی یا عبادت می پسر دازد. درخود شاهنامه به دو ساسان برمی خوریم که اولی همان فرزند بهمن است که

شرحش گذشت ، دیگری فرزند دارا آخرین پادشاه کیانی که بعد از مرگ پدر ، به هندوستان می‌گریزد و به درویشی می‌افتد و به چوپانی و ساربان‌ی می‌پردازد، اما نام فرزند خود را ساسان می‌گذارد. همچنین ساسان دوم تا ساسان چهارم، به ایران برمی‌گردد و به خدمت بابک می‌پردازد، تا وقتی که بابک خواب می‌بیند ...

## ۲- چرا این افسانه به وجود آمده است؟

وارد شدن این افسانه بر منابعی چون شاهنامه و تاریخ طبری و غیره می‌رساند که این افسانه در خدای نامه های دوره ساسانی بوده که به این منابع رسیده است. به عقیده من این افسانه به تشویق خود ساسانیان ، جهت موجه جلوه دادن حکومت خویش و رساندن نسب خود به پادشاهان کیانی به وجود آمده است . ما این سلسه نسب سازی ها را در سلاطین بعد از اسلام ایران هم می‌بینیم: از این انساب راست یا دروغ ، به صفاریان ، سامانیان، آل بویه و خنده آورتر از همه به محمود غزنوی ساخته‌اند و نسبت محمود را به بهرام چوبین رسانده‌اند. این یادگار وضع طبقاتی پیش از اسلام بوده که مردم به انتساب سلاطین خود به امرا و بزرگان گذشته ، اهمیت می‌داده‌اند . واضح است که مراعات این رسم اجتماعی در زمان خود ساسانیان ، لزوم بیشتری داشته است . مسعودی در این باب گوید : «ایرانیان قبول ندارند که هیچ يك از دوران های سلف و خلف تازوال دولشان کسی جز فرزندان فریدون ، پادشاهی ایشان داشته است مگر آن که کسی به ناحق و به غضب به صف ایشان آمده باشد» . پس عجب نیست که داستان ساسان به تشویق و اشارت پادشاهان ساسانی به وجود آمده ، و در کتب و تواریخ راه یافته باشد .

### ۳- چرا ساسیان را به ساسان نسبت داده‌اند؟

باید گفت عوامل متعددی در این نسبت دخالت داشته است؛ و این که در این باره عقاید مختلف بیان شده، مربوط به این عوامل مختلف می‌باشد که هر يك گوشه‌ای از حقیقت را دیده‌اند. عواملی که در این نسبت دخالت داشته‌اند، عبارتند از:

- ۱- شکست دولت ساسانی
- ۲- عکس‌العمل طرفداران عرب در مقابل شعوبیه
- ۳- رقابت خانواده‌های اشراف ایران با خانواده سلطنتی
- ۴- فرصت طلبی ساسیان
- ۵- شباهت کلمه ساسی و جمع آن ساسیان و ساسان با نام جد ساسانیان
- ۶- وجود خود افسانه و به غربت و درویشی افتادن ساسان.

اما توضیح و بررسی علل فوق:

امر مسلم است که هیچ فاتحی از حکومت پیش از خود با افتخار و سربلندی نام نمی‌برد. خود حکومت ساسانی از اشکانیان چگونه یاد می‌کرد؟ همان‌گونه از ابتدای تمدن بگیریید. در دنیا تمام سلسله‌های غالب و مغلوب را ملاحظه و مطالعه نمایید. این حکم عمومی صادق نیست؟ حکومت عرب نمی‌توانسته حال دیگری داشته باشد، به خصوص که می‌دانیم «اساس دولت بنی‌امیه مبنی بر تحقیر ملل غیر عرب بود. ایرانیان و سایر ملل در عصر حکومت خالص عربی اموی عموماً موالی به معنی بندگان و بردگان خوانده می‌شدند. موالی، همه در عصر اموی ذلیل و خوار و خدمتگزار عرب بودند و کار و منصب مهمی در دست آنها نبود، و آنان را برای کارهای پست و اعمال سخت استخدام می‌کردند و مشاغل آبرومند همه در دست عرب بود». ۱۰. همچنین «راغب اصفهانی در کتاب محاضرات الادبا (ج ۱)



می‌نویسد که اعراب را تا زمان دولت بنی‌عباس به موالی چنین رسم بود که چون از بازار چیزی خریده برمی‌گشت و دربین راه به یکی از موالی مصادف می‌شد، هرباری که داشت به دوش او می‌گذاشت و وی بدون چون و چرا حمالی می‌کرد. هرگاه یکی از موالی را بر مرکبی سوار می‌دید و قصد می‌کرد که پیاده شود، بدون لاونعم اطاعت عرب می‌نمود. هر دختری را که از موالی می‌خواست بدون اجازه جد و پدرش به عقد ازدواج درمی‌آورد». ۱۱ اگرچه در دوره عباسی این رسوم تعدیل یافته و موضوع موالی تاحدی از میان می‌رود، ولی رقابت هر دو گروه همچنان با شدت وحدت جریان می‌یابد که این مطالب را در کتب و مقالات مربوط به شعوبیه باید دید و مطالعه کرد. پس گفته‌ی شیخ محمد عبده که در مقدمه «سفرنامه ابودلف» نقل و رد گردیده است، مطابق با واقع است و قبول کردنی. گفته‌ی شیخ محمد عبده به نقل آقای ابوالفضل طباطبایی مترجم سفرنامه مذکور چنین است: «ساسانی و ساسان و کلمات مانند آن که برای تحقیر ساسان بزرگ خاندان ساسانی به کار رفته، فقط پس از زوال حکومت ساسانیان که مؤسس آن اردشیر بابک بود، این معنی را به خود گرفته است. پس از آن که اسلام حکومت ساسانیان را از میان برد، افرادی از این خاندان باقی ماندند که جوانان مسلمان آنها را تحقیر می‌کردند، و از نزدیکان خود می‌رانند و به عنوان پسرانشان می‌خواندند و چون به خاندان نجیب و شریف بستگی داشتند این انتساب شکل حقارت آمیزی به خود گرفته بود و مورد اهانت و ناسزاگویی مردم واقع شده بودند. اما شهرت دادن این نام به وضع اهانت آمیز، علاوه بر آن که ناشی از پیروزی یک قوم غالب بر ملت مغلوب بود، یک هدف سیاسی نیز در برداشت و آن این بود که هیچ گونه نام و نشانی از عظمت و شوکت حکومت ساسانی حتی بر زبان‌ها باقی نماند و هرگاه چیزی از ایشان به خاطر مردم برسد آنرا به شکل اهانت آور که مخصوص مردم فرومایه و گدا می‌باشد تلقی کنند. این امر هم با گذشت زمان فراموش شد و فقط کلمه ساسان برای گدایان که پست ترین طبقه مردم به شمارند به کار رفت». ۱۲

مسئله دوم نیز از نظر عقلی روشن است: آن همه که به گذشته ایران و بزرگی و عظمت ساسانیان نازیده‌اند، حتی همین ساسان جد اردشیر بابکان را به زیارت مکه برده‌اند. ۱۳ ایرانیان در آغاز روزگار، مال و گوهر و شمشیر و طلای بسیار هدیه کعبه می‌کردند. همین ساسان پسر بابک دو آهوی طلا و جواهر با چند شمشیر و طلای فراوان هدیه کعبه کرد که در چاه زمزم مدفون شد. ۱۴ طبعاً طرفداران برتری عرب نیز در پی یافتن مطاعنی بوده‌اند. البته وجود کتاب مستقلی به نام «شعوبیه» و کتاب «پرتو اسلام» ترجمه ضحی‌الاسلام، ج ۲، به خصوص مقالات پسر ارزش استاد فقید جلال همایی در مجله، مهر سال ۲ (۱۳۱۳)، ما را از توضیح در این مورد بی‌نیاز می‌کند.

اما رقابت خانواده‌های اشرافی و مبارزه آنان با خاندان سلطنت موضوع مقاله دیگری است. به طور خلاصه می‌توان از مرگ یزدگرد اول، خلع قباد، خلع و قتل هرمز، شکستن عصای خسرو پرویز و ترساندن او که به نام ظهور فرشته مشهور شده، بالاخره خلع و قتل پرویز که هنوز در زمان قدرت پادشاهان ساسانی بوده، تا چه رسد به رفتار رستم فرخ‌زاد با آذر می‌دخت و شاد زادگانی که بعد از پرویز هر چند ماه به سلطنت انتخاب و بعد مخلوع و متقول می‌شدند حرف زد. پس گفته ابن فندق در «تاریخ بیهق» ناظر به این مسئله است که می‌گوید: «از اولاد این ساسان ملوک عجم برخاستند. ایشان را ملوک دیگر سرزنش کردند و ایشان را فرزندان ساسان شبان خواندند... والی یومنا هذا هر فرومایه را که عیب و سرزنش کنند ساسی خوانند و گدایان را ساسی و ساسانی گویند.» ۱۵ نباید فراموش کرد که شاه و ملک در دوران ساسانی حکمرانان و بزرگان قسمت‌های مختلف خود ایران بودند که بزرگ آنان شاه شاهان می‌شد.

پیش از طرح موضوع دیگر، به دو چشمه از شگردها و رفتار ساسیان توجه

کنیم:

«هافل» دو گدای همدست وارد شهری می‌شدند و به مهم‌ترین مسجد

شهر می رفتند. یکی درصاف اول می ایستاد و دیگری درصاف آخر، چون امام جماعت سلام می داد، آن که درصاف آخر ایستاده بود فریاد می کشید و به آن دیگری که درصاف اول بود می گفت تو بگو. او جواب می داد که: نه، تو بگو. اولی بازمی گفت: تو بگو و خجالت مکش و به همین ترتیب، هر یک از دیگری می خواست که حال و روزشان را شرح دهد (و هر دو تظاهر به شرمندگی می کردند). چون حسن کنجکای مردم به قدر کافی تحریک می شد، آن دو می گفتند: مادوشریک بودیم، مال زیادی از فسطاط مصر به عراق می آوردیم. راهزنان هر چه داشتیم بردند و به این حال افتادیم. نه روی سئوال داریم، نه گدایی از ما ساخته است. این سخنان را طوری ادا می کردند که گویی از شدت شرم در حال مردن هستند.» ۱۶

«مکی - این نوع گدا، شلواردیقی گشادی که بند آن ساخت ارمنستان بود در برمی کرد. ۱۷ (بند شلوارساخت ارمنستان در آن زمان معروف بود). ۱۸، به مسجدی می آمد و می گفت من پسر فلان تاجر مصری هستم. پدرم مرا برای تجارت به مرو فرستاد. مال التجارة همراه من به ده هزار درهم بالغ می شد. راهزنان اموال را بردند. اکنون نه کاری از من ساخته است و نه سرمایه ای دارم. من غرق در نعمت بودم و اینک درمانده شده ام.»

آیا از امثال این افراد بعید بوده که بعد از فتوحات اسلام و سقوط دولت ساسانی خود را از خانواده های اشرافی و سلطنتی ایران جابزنند تا مردم را بیشتر به ترحم وادارند و کسب در آمد نمایند؟ بنابراین مطالب زیر را که آقای فقیهی از شارح مقامات حویوی ابوالعباس شریشی نقل کرده اند، بی پایه نمی توان شمرد و مدرک کتبی خواست. نقص تواریخ ما از روز روشن تر است. عقل این مسئله را تأیید می کند. زندگی مثنی افراد پست اجتماع موضوعی نبوده که وارد تاریخ گردد. بنابراین مسئله را حداقل در حد فرضیه می شود قبول نمود. شریشی گفته: «پس از غلبه مسلمانان بر ایران و انقراض ساسانیان، جمعی از اهل هوا و بدعت گذاری، گدایی را حرفه خود قرار دادند. آنها در شهر می گردیدند، می گفتند از بنی ساسان

هستیم که بازی روزگار ما را از اوج عزت به حضيض ذلت افکنده است. آنان از مردم طلب مال می کردند و مردم به حالشان رقت می نمودند و پول و مالی به ایشان می دادند. کم کم مردم به مکر و خدعه آنان پی بردند و طردشان کردند. به گدایی که خود را به دروغ مسکین نشان می داد ساسانی گفتند. « ۱۹

مطالب دیگر خود روشن و زمینه مساعدی برای علی که ذکر شد بوده است. پس مطلبی که امروز ما آن را افسانه بی ارزشی تلقی می کنیم روزی عوامل مهم سیاسی و قومی در پیدایش آن دخالت داشته اند. با این همه افراد آگاه و بی - غرضی هم مانند سنایی غزنوی وجود داشته اند که بگویند :

خاک پاشان دیگر نوباد پیمایان دگر      کی توان مرساسیان را تخم ساسان داشتن  
و یا مانند ادیب پیشاوری آن را مایه پنداندوزی از گردش روزگار بداند و بگوید :  
بزن کوس ساسانیان گرچه گردون      ز کینت همه آل ساسان نماید

## یادداشت‌ها

- ۱- یتیمه الدهر ثعالبی، ج ۳، ص ۱۷۵، چاپ دمشق. معنی شعر: وای بر تو، این زمان زور است. روزگار تو را مغرور نکند. سخن خود را بیارای، تلبیس کن، بخور، ساکت باش، بدزد... از کسی که به تو زور می‌گوید. هیچ‌گاه در یک حالت مباش. باروزگار بگرد همان‌گونه که آنها گردش می‌کنند. در مصرع دوم بیت دوم معنی طلبق روشن نیست، یا تحریف و غلط چاپی است که در نسخه منقول عنه راه یافته یا اصطلاح محلی که به فرهنگ‌ها وارد نشده، و ممکن است تحریفی از کلمه طابق باشد.
- ۲- آل بویه و اوضاع زمان ایشان، ص ۵۷۸.
- ۳- یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۱۷۵.
- ۴ و ۵- یتیمه الدهر ثعالبی، ج ۳، صفحات ۱۷۵ به بعد.
- ۶- یتیمه الدهر ثعالبی، ج ۳، ص ۱۷۵ به بعد.
- ۸- مطالب مربوط به خاکساریه از افادات آقای سید محمدعلی خواجه‌الدینی می‌باشد (رک به: کتاب «خاکساریه» تألیف مشارالیه).
- ۹- مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۲۳۶.
- ۱۰- استاد فقید همایی؛ مقالات شعوبیه، مجله مهر، سال ۲، ص ۵۱.
- ۱۱- مأخذ پیشین، ص ۱۳۷.
- ۱۲- سفرنامه ابودلف، ص ۷، دیباچه مترجم.
- ۱۳- مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۲۳۷.
- ۴- هدیه این‌اشیا مسلم نیست که از کیست. به جرمیان و دیگران هم نسبت داده شده است.
- ۱۵- تاریخ بیهق، ص ۴۲.
- ۱۶ و ۱۷- آل بویه و اوضاع زمان ایشان، صص ۲-۵۷۱.
- ۱۸- یعنی شلووار آبرومندی که ثروتمندان آن روزگار می‌پوشیدند به پا می‌کرد.
- ۱۹- آل بویه و اوضاع زمان ایشان، ص ۵۸۰.

1. *Staphylococcus aureus*

2. *Streptococcus pneumoniae*

3. *Escherichia coli*

4. *Salmonella enteritidis*

5.

6.

7.